

# راه آهن کرمان مدیون باستانی است



محمدعلی فردوسی

خرداد ۱۳۸۰ که مسوولیت دومین دوره‌ی خانه‌ی مطبوعات استان کرمان را به‌عهده داشتیم، برای آشنایی روزنامه‌نگاران جوان از پیشینه‌ی مطبوعات کرمان که قدمتی یک‌صد ساله دارد، مراسم تجلیل از پیشگامان روزنامه‌نگاری کرمان را برگزار کردیم.

مقدمات برگزاری این جلسه قریب شش‌ماه طول کشید و آن هم به‌شناسایی مدیران جراید قدیم کرمان که در قید حیات بودند، فرزندان و نوادگان آنان که از دنیا رفته بودند و بعضاً واسطه‌هایی که از آنان خیر داشتند، سپری شد و نهایتاً عده‌ای از شیفتگان روزنامه‌نگاری که گوشه‌ی عزت گزیده و بعضاً پیر و فرتوت شده بودند، در شبی به یادماندنی از سراسر کشور، دور هم جمع شدند.

اگرچه در این جلسه‌ی باشکوه، با بضاعت اندک یک شکل صنفی از آن بزرگواران تنها با لوحی مسین تقدیر به‌عمل آمد، ولی این همه‌ی هدف از برگزاری این مراسم نبود. چراکه خانه مطبوعات در نظر داشت از این طریق پیشینه‌ی روزنامه‌نگاری کرمان را پشناسد و بشناساند و زمینه‌ی ایجاد مرکز آمار و اسناد روزنامه‌نگاری قدیم و معاصر کرمان را نیز برای استفاده‌ی اهالی مطبوعات بنا نهد و نهایتاً برگزاری این جلسه باعث شد که با همکاری و همراهی پیشگامان مطبوعات محلی و جمع آوری اسناد و مدارک یک‌صدسال روزنامه‌نگاری کرمان، سنگ‌بنای "موزه مطبوعات" گذاشته شود و چهارسال بعد از آن مراسم، این موزه در محل آرامگاه ناظم‌الاسلام کرمانی تاسیس و به‌عنوان اولین موزه مطبوعات کشور قلمداد شد.

که متأسفانه با اهمال میراث فرهنگی کرمان، نه تنها سابقه‌ی این موزه به‌عنوان اولین موزه مطبوعات کشور از دست رفت؛ بلکه با به‌کارگیری یکی از نیروهای سهل‌انگار بیشتر اسناد جمع آوری شده این موزه در حال استهلاک است که امیدواریم با همت مدیریت فعلی میراث، این مشکل حل شود. آنچه که این محفل معنوی را مزین کرده بود، حضور دانشمند گرانقدر و مورخ توانا، استاد باستانی

پاریزی از پیشگامان روزنامه‌نگاری و مدیر روزنامه «نامه هفتواد» کرمان بود که اولین شماره آن در سال ۱۳۳۶ منتشر شد.

او را از سال‌های دبیرستان با مطالعه کتاب‌های شیرینش می‌شناختم؛ ولی باورم نمی‌شد که در اولین دیدار با ایشان و شنیدن شرح برگزاری این مراسم در کرمان، هم تشویق کند و هم دعوتم را بپذیرد.

وقتی در شهرک غرب تهران به منزلش رفتم، پس از پذیرایی بی‌ریایی در میان انبوه کتاب‌ها و فیش‌های تالیفاتش که دورتادور اتاق را گرفته بودند، گپی خودمانی زدیم و آن روز بود که به اصالت این مرد بزرگ پی‌بردم، کسی که پس از سال‌ها اقامت در تهران، هنوز با همان لهجه‌ی شیرین کرمانی حرف می‌زد و چقدر صمیمی که احساس کردم سال‌ها در کنار او بوده‌ام و همان‌قدر مهربان و ساده‌یافتمش که در کتاب‌هایش دیده‌ام.

استاد با این‌که عازم کانادا بود با کمال فروتنی به کرمان آمد و وقتی اصرار کردم در صدر مجلس بنشیند، نپذیرفت و در میان جمعیت آرام نشست و مثل همیشه به عصایش تکیه زد. وبعد که پشت تریبون قرار گرفت، در ابتدای سخنانش با

شوخ طبعی خاص خودش گفت: من ۶۳ سال عمر پیامبر اسلام «ص» را تمام کرده‌ام هرچه تا حالا زنده‌ام از عمر حضرت نوح «ع» قرض گرفته‌ام.

او در مورد تاریخ مطبوعات کرمان گفت: «مطبوعات کرمان به چند دوره تقسیم می‌شود. دوره‌ی اول از اوآن مشروطه تا کودتا، دوره‌ی دوم از کودتا تا شهریور ۲۰، دوره‌ی سوم از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد، دوره‌ی چهارم از ۲۸ مرداد تا انقلاب اسلامی و دوره‌ی آخر نیز از انقلاب اسلامی تا حال حاضر که هر دوره نیز روزنامه‌های زیادی در سطح کشور منتشر شده است.» و نکته‌ی حایز اهمیت، این‌که به عقیده‌ی ایشان روزنامه‌نگاری کرمان نه تنها در استان و

منطقه، بلکه در کشور تأثیرگذار بوده است و ثمرات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زیادی نیز در برداشته است.

قبل از بیان خاطره‌ی استاد، جا دارد پادی از مرحوم محمودی استاندار وقت بشود که حضورش در آن جلسه و شنیدن مشکلات مطبوعات محلی کرمان زمینه‌ی تخصیص اعتباری برای تاسیس چاپخانه‌ی ویژه چاپ مطبوعات کرمان را فراهم کرد که امروز به نام «کارماتیا چاپ» معروف است و تأثیر زیادی در توسعه‌ی کیفی نشریات محلی کرمان داشته است.

استاد باستانی در پایان سخنانش با طنزی ظریف که خاص صحبت ایشان در محافل است و در جای‌جای کتاب‌های شیرینش نیز به چشم می‌خورد، گفت: «

بگذارید کمی هم خودنمایی بکنم.» و افزود: احداث راه آهن کرمان مرهون نوشتن مقاله‌ای است که من در روزنامه هفتواد به چاپ رساندم و در ادامه با بیان این خاطره به نقش تأثیرگذار نشریات محلی اشاره کرد و گفت: «وقتی مدیر مسوول روزنامه هفتواد بودم، این نشریه را ۱۷ شماره در کرمان منتشر کردم. یادش بخیر، آقا

بهرروز مطالبش را حروف‌چینی می‌کرد و کاش می‌دانستم الان کجاست.

او روزها به مدرسه می‌رفت و شب‌ها تا صبح در چاپخانه‌ی مرحوم یارمند، حروف‌چینی می‌کرد. هفتواد را در هشت صفحه و با هزینه‌ی ۱۶۰ تومان با کمک مرحوم یارمند به چاپ می‌رساندم و آن روزها ۲۲۰ مشترک داشتم که از آن جمله مرحوم حبیب یغمایی بود که از تهران مقاله می‌فرستاد و حتی یک‌بار هم چکی به مبلغ ۱۰ تومان برایم ارسال کرد که هنوز آن را دارم.

یک‌روز در یکی از روزنامه‌ها خواندم که از قول وزیر راه وقت، نوشته بود که راه‌آهن به اصفهان رسیده و ما خیال داریم آن را به جنوب

هم ادامه دهیم.

ما چون با شیراز می‌ادله نشریه داشتیم یک روز نشریه‌ی گلستان شیراز به دستم رسید که در یکی از مقالات آن نوشته شده بود: "بعد از اصفهان نوبت احداث خط آهن در فارس است." از شما چه پنهان من هم در جوابش با ذکر آمار و ارقام و بیان مشکلات و محرومیت‌های کرمان در مقاله‌ای نوشتم که بعد از اصفهان، نوبت کرمان است و این جدل ادامه پیدا کرد و مجدداً مدیر روزنامه گلستان در مقاله دیگری به ما بدویبراه گفت و جالب اینجاست که عبدالرحمن فرامرزی، سردبیر روزنامه کیهان در سرمقاله‌اش در غول مطبوعات آن زمان یعنی روزنامه کیهان به دفاع از شیرازی‌ها برخاست و خط آهن را پس از اصفهان حق شیرازی‌ها دانست، چرا که به اعتقاد او فارس، استان فرهنگی و افتخار کشور بود و بندر بوشهر هم قطب اقتصادی محسوب می‌شد و از این حرف‌ها... و دوباره من در مقاله‌ای در هفتواد جواب دندان‌شکنی به فرامرزی دادم که او بعدها به من گفت که مقالات خیلی در پایتخت تأثیرگذار بوده است. پس از چاپ این مقاله معلوم شد که وزیر راه دنبال بهانه می‌گشته که راه‌آهن را به کرمان بیاورد؛ ولی از نماینده‌ی فارس و روزنامه‌های آن‌جا می‌ترسیده.

این موضوع را بعدها فرامرزی به من گفت که در جلسه‌ای که با وزیر راه و رئیس برنامه بودجه تشکیل شده، وزیر گفته که باستانی در مقاله‌اش آمار و ارقام داده و تحلیل درستی کرده که بایستی راه‌آهن بعد از اصفهان به کرمان برود و ما هم یک بودجه بیشتر نداریم و نمی‌توانیم به هر دو شهر راه‌آهن ببریم، خودتان یک فکری بکنید و فرامرزی هم گفته بود که من جواب باستانی را نمی‌توانم بدهم و نهایتاً تصمیم براین شده بود که خط آهن به کرمان بیاید.

استاد در پایان خاطره‌اش گفت: «به هر حال، راه‌آهنی که شما امروز دارید در اثر نوشتن مقاله‌ای در نشریه هفتواد احداث شد و افزود: «شاید خودنمایی باشد، ولی واقعیتی است که باید اذعان کنم روزنامه‌نگاری بسیار حرفه‌ی تأثیرگذاری است و دلیل دیگرش این است که هنوز شیراز راه‌آهن ندارد.» روحش شاد

## راوی رند تاریخ



علیرضا هاشمی‌زاد

او یک صدقه تاریخی بود در تاریخ فرهنگ کرمان، او را باید منحصر دید و منحصر خواند، نه از بابت این‌که او بزرگترین استاد تاریخ بود، یا حلاوت نثرش مانند نداشت، و یا حتی سرآمد خادمان فرهنگ کرمان بود. البته او در هر سه مورد کم مانند بود ولی بی‌مانند نبود.

اما منحصر بود، انحصار جایگاه او در کار تاریخ و فرهنگ، روایت حقیقت انسان است، زمانی که زندگی می‌کند تا باشد، بودنش تاریخ می‌سازد و تاریخ یعنی «زمان انسانی» بودن او را معنی می‌بخشد. او این شناخت را از تاریخ داشت و تاریخ را تکرار حوادث نمی‌دانست؛ چنان‌که به نظر می‌رسد.

در مقاله‌ی درخت جواهر از «شدن» و

انسانی توجه دارد و این ویژگی روایت او را شیرین می‌کند. همچنین شیرین می‌کند، چون به آن صورتی معنوی و روحانی می‌دهد. او منحصر است چون سهل و ممتنع است؛



بسیار نزدیک اما دور است، او تنها تاریخ را خواندنی نمی‌کند، بلکه خواستی می‌کند، شرحش مفصل است، اما در توصیفی مختصر، ویژگی اخیر، او را راوی رند تاریخ می‌کند، برخی به غلط پیرو او هستند؛ پیروی از او اسبابی می‌خواهد که در بسیاری جمع نیست. او منحصر است چون تاریخ را از بستر فرهنگ منفک نمی‌کند، و اگر قلمش شیرین است، به واسطه‌ی روایت تاریخ است با چاشنی ابعاد دیگر فرهنگ؛ از این بابت او به ابعاد فلسفه‌ی تاریخ می‌افزاید.

و منحصر است از بابت این‌که محضرش رندانه بود؛ افتخار سه همنشینی کوچک را با آن استاد گرانقدر داشته‌ام و هر نوبت نکته‌ای یافته‌ام، او خوب زیست و ما می‌توانیم خوب گرمایش بدریم و محضر او را تداوم بخشیم و «شدن» او را در تاریخ ممکن.

